



گذار از مناظره به مناظره

نادر صدیقی

۱- مناظره:

«امروز ۲۴ خرداد است که این برنامه ضبط می‌شود و ما دو ماه است که بحث‌های آزاد را در زمینه ایدئولوژیک ادامه می‌دهیم. زمانی که این بحث‌ها آغاز شد من مطرح کردم در این جلسه که از طریق شرکت در این مباحثات می‌شود مشکلاتی را که بین روابط گروه‌ها و سازمان‌ها وجود دارد اصلاح بکنیم و زمینه‌ای برای تفاهم به وجود بیاوریم. پیشنهاد کردم سایر گروه‌ها نیز شرکت کنند. می‌شد پیش‌بینی کرد که تحریم این جلسات ممکن است روش‌های دیگری را برای آن گروه‌ها اگرچه در تحریم کندهی مناظر [مناظر مطرح بکند و راه‌های دیگری را برای اهداف و آرمان‌هایشان در پیش بگیرند. حوادثی که هفته گذشته از جانب تحریم کنندگان رخ داد دال بر صحت آن قضاوتی بود که سازمان ما [سازمان فداییان خلق] در اولین جلسه [مناظرات] ایدئولوژیک عنوان کرد.»^{۱)}

«ما با آقای بهشتی در تلویزیون جمهوری اسلامی بحث کردیم وای کاش ادامه پیدا می‌کرد و اگر ادامه پیدا کرده بود ما به این روز نرسیده بودیم.»^{۲)}

۲- مناظره:

«عصر ۲۴ خرداد، تظاهرات در میدان ولیعصر به اوج رسیده و جنگ مغلوب شد... واحد میلشینی خواه ۷ مورسبکلت از آنها را مصادره کرد.»^{۳)}

«از صبح ۳۰ خرداد در حالی که تمامی پیکر مجاهدین و میلشیا در تهران سر پا نمی‌شناخت... در این لحظه ابتدای جمعیت به میدان فردوسی رسیده بود و لابد اعلامیه عصر ۳۰ خرداد پاسداران را شنیده‌اید که: «به اذن رهبر کبیر» دستور می‌یابند تا آتش بکشایند و اگر آتش نبود، از میدان فردوسی تا سپه و تا جوارو کردن مجلس ارتجاع راهی نبود.»^{۴)}

سال ۶۰ سوزی بنیانگذار جمهوری اسلامی سال قانون اعلام شده بود و دادستانی وقت در اطلاعیه ۱۰ ماده‌ای خود، هزینه‌ی قانونمند کردن اعتراض‌ها و مخالفت‌ها را تا مرز مناظره‌های آزاد تلویزیونی پذیرفته بود. مطابق این اطلاعیه گروه‌های مخالف و حتی برانداز و معاند می‌توانستند به شرط کنار گذاشتن سلاح نه تنها به چاپ نشریات خود ادامه دهند، بلکه همچنین از حق برگزاری میتینگ‌ها و بیان آرا و عقاید خود در مناظره‌های زنده‌ی تلویزیونی بهره‌مند شوند.

سازمان موسوم به «مجاهدین خلق» و تعدادی از سازمان‌های چپ‌گرا این کار را «توطئه‌ای» به منظور خاموش کردن «خروش خلق» و تبدیل این «خروش» به «فضای مناظره (بخشید مغالطه) تلویزیونی بسیار آرام [منطقی] او مؤذّب»^{۵)} که به «فضای عینی جامعه‌ی ما شباهت»^{۶)} ندارد می‌دانستند. به زعم آنها «فضای عینی جامعه» (بخشید خیابان) می‌بایست «فضای ذهنی» در مناظرات را «جارو می‌کرد» و نشریه مجاهد با اشاره به گردهمایی نظیر سازمان فداییان خلق و حزب توده که با توجه به اطلاعیه دادستانی وقت امتیاز میتینگ‌های آزاد و مناظرات و نشریات آزاد را به جنگ آورده بودند می‌نوشت:

«آنها به حساب خون شهدای مجاهد و بارد شدن از روی آب، امتیاز [مناظره‌ها در] تلویزیون و لمیتینگ آزاد و قانونی در [میدان آزادی] را گرفتند.»^{۷)}

مطابق تحلیل پیشگفته برای اینکه کسی جرأت برگزاری مناظره‌های آزاد و نشریات آزاد را به خود راه ندهد و به این ترتیب از روی «خون شهدا» نشود» می‌بایست در یک ضد حمله خیابانی از روی «مجلس ارتجاع» عبور کرد و آن را «جارو کرد».

امروز درست پس از ۲۲ سالی که از آن رخدادهای تلخ و اندوهبار می‌گذرد آقای خاتمی با اشاره به اعتراض‌های دانشجویی و ناآرامی‌های شب‌های اخیر می‌گوید:

«معتقدم معدل جامعه‌ی ما رفتارهای مدنی را می‌پذیرد به شرط آنکه ما حکومتی‌ها، انتقاد و اعتراض را قبول کنیم و انتقادکننده در چارچوب روابط مدنی رفتار کنند.»^{۸)}

به عبارت دیگر به منظور پیشبرد سیاست «تبدیل معاند به مخالف» می‌بایست «خیابان» را مقید به «چارچوب روابط مدنی» کرد و درست در همین جا این سؤال مطرح می‌شود که فی‌الواقع چقدر آمادگی برای پرداخت هزینه این تبدیل‌گرایی وجود دارد؟ این سؤال را می‌توان از طریق بازگشت استعلاعی به صفحات درخشانی که شهدای همچون شهدای هفتم تیر خالق آن بودند مطرح کرد: آیا امروزه می‌توان نوعی دادستانی را به عرصه‌ی خیال درآورد که همچون شهید قدوسی و نهاد دادستانی وقت در سال ۶۰ تنها پیش شرط شرکت گروه‌ها و چهره‌های مخالف در مناظره‌های تلویزیونی آزاد را التزام به قانون و کنار گذاشتن سلاح بدانند؟ آیا می‌توان نوعی قوه قضائیه‌ای را تصور کرد که بالاترین مقام آن، همچون شهید بهشتی (در مقام رئیس دیوان عالی کشور) بر تریبون مناظره تلویزیونی تکیه بزند و با بالاترین چهره‌های مخالف سیاسی (حتی کمونیست) بحث آزاد کند؟

برای اینکه تصور واضح‌تری از آن عصر سپهری شده داشته باشیم کافی است به خاطر آوریم که شهید بهشتی با چه وسواسی از «تبدیل مباحثه به محاکمه» پرهیز می‌کرد. به عنوان مثال در جایی از همان مناظره‌های پیشگفته مخاطب خود نورالدین کیانوری (دبیر اول حزب کمونیست توده) و حزب توده را متهم به «خیانت تاریخی» می‌کند و کیانوری پاسخ می‌دهد «من تعجب می‌کنم از اینکه شخص شما در مقام قضایی این حرف را می‌زنید. اینکه حزب توده ایران «خیانت» کرده تاکنون در هیچ محکمه‌ای ثابت نشده است.»

در اینجا بهشتی بی‌آنکه مباحثه را قطع کرده و در جایی بسیار دور از فضای مناظره‌ی تلویزیونی سیاست «تبدیل مباحثه به محاکمه» را در پیش گیرد، پاسخ می‌دهد که مقوله‌ی خیانت را به عنوان «تحلیل سیاسی» عنوان کرده و نه محاکمه‌ی قضایی.

آیامی‌توان آن سال‌های گمشده و آن فضاهای از دست رفته را از زیر آوار بمب جهل و جنایت و ترور بیرون کشید و سیمای تابناک قهرمان مناظره‌های بهار ۶۰ را تماشا نشست؟

شاید اکنون گاه آن رسیده باشد که به جای خروارها مداحی و تجلیل‌های فاقد مضمون‌اندکی هم به تحلیل تاریخی بپردازیم و به این سؤال پاسخ دهیم که به راستی ترورهای از قبیل هفتم تیر ماه ۶۰ چه چیزی را نابود کرد و آن جنازه‌های سوخته شده به کدام «امکان‌سوزی» تاریخی راه برد؟

چنین پرسشی دیدگاه «ضرورت» نگرانه و «اجتناب‌ناپذیری» از تاریخ را به سود دیدگاه «امکانی» کنار می‌نهد و گذشته را سرشار از امکان‌ها و ظرفیت‌های بهره‌برداری نشده می‌داند: آقای فرخ نگهدار در نقطه اوج ناآرامی‌های شبانه‌ی اخیر، طی مناظره‌ای با آقای درویش همایون یک بار دیگر به آن حلقه‌ی گم شده و تحلیل‌ناشده سال ۶۰ بازگشته و دیدگاه «امکانی» از تاریخ را به صورت واژه «ای کاش» مطرح می‌سازد: «ای کاش آن مناظره‌ها با شهید بهشتی ادامه پیدا می‌کرد و اگر ادامه می‌یافت ما به این روز نرسیده بودیم.»

دقیقاً همین واژه «ای کاش» است که «امکانیت» تاریخ را در برابر «ضرورت» آن علم می‌کند و به این وسیله منابع کشت ناشده و درآیند مانده‌ی یک تجربه‌ی گرانبها را مجدداً در معرض «کشت» قرار می‌دهد. یعنی درست برخلاف دیدگاه رجوی که در جزوه‌ای به همین نام از گفتمان «۳۰ خرداد» پاسخ به ضرورت تاریخ سخن می‌گوید، می‌بایست پای «امکان» را در پیش کشید و «جارو کردن» بهار قانون و مناظره در ۳۰ خرداد و ۷ تیر را «اجتناب‌ناپذیری» ندانست.

به عبارت دیگر به جای آنکه گفتمان ترور و خشونت به طور مستقیم و غیرمستقیم به نهادینه ساختن یک سلسله رفتارهای تگ‌نظرانه راه ببرد و دیالوگ‌ستیزی و بیان‌هراسی را به جای مناظره‌ی آزاد بنشاند، می‌شد و «امکان داشت» که جیز دیگری نهادینه بشود: آیا اگر آن مناظره‌ها ادامه می‌یافت و مبتکران آن مناظره‌ها قربانی ترور نشده بودند، رویش تلویزیون «برنامه هویت» بر فراز تلویزیون مناظره «اجتناب‌ناپذیر» بود و آیا بالاترین مرحله‌ی آزادی بیان تا مرز مناظره‌های آزاد و زنده‌ی تلویزیونی چتری امنیتی بر فراز دیگر آزادی‌های مطبوعاتی و مدنی نمی‌گستراند؟

من نگرش امکانی و Contingent آقای نگهدار به خرداد ۶۰ اقداری وسیع تر در نظر گرفته و به ویژه آنجا که او می‌گوید در صورت استمرار گفت‌وگوهای سال ۶۰ «امروز مادر در جای دیگری قرار داشتیم» و «به این روز نرسیده بودیم»، بر شرایط «امروز» تکیه بیشتری می‌کنم؛ چیست آن «اکونیت» دقیق لحظه‌ی حاضر که در آن به سر می‌بریم و چگونه می‌توان به کمک تحلیل تاریخی از فضاهای گمشده و مدفون در زیر آوار ترور، به احیای همان فضاها همت گماشت؟ آیا می‌توان از طریق زوم کردن دوربین عکاسی یک روزنامه معین (یا دوربین فیلمبرداری یک رسانه ملی) بر روی موهانی گیس کرده پسران ظاهرکننده، مختصات لحظه‌ی حاضر را دریافت و همه چیز را در قیافه‌های «تهاجم فرهنگی زده» خلاصه کرد؟

شاید بهتر باشد که همین دوربین را به دست یک هنرمند دوره‌گرد و جهان‌گرد بدهیم که خیابان‌های شماره ۲۷ تیر ۸۲

آش

۸

جهان را درمی‌نوردد و روایتی دیگر از انسان‌هایی با همان «قیافه‌ها» و همان ذوق و علائق و سبک زندگی به دست می‌دهد. این دوره‌گرد فرضی به ما امکان می‌دهد تا بلوی خیابان‌های ششصد شهر جهان در ۱۵ فوریه و خیابان‌های نیویورک و واشنگتن در ۱۸ ژانویه و تابلوی خیابان‌های اوپان و لوزان و ژنو در جریان دیدار اخیر سران ۸ کشور صنعتی را با تابلویی که آن‌رسانه‌ی ملی و یا آن روزنامه‌ی معین از چهره‌های تظاهرکنندگان شبانه به دست می‌دهد مقایسه کنیم و این ستوال را مطرح کنیم که چرا انسان‌هایی با همان قیافه‌ها در خیابان‌های لندن و نیویورک و سیدنی به خیابان‌ها می‌ریزند تا از مردم عراق و فلسطین دفاع کنند، اما همان چهره‌ها و صاحبان همان ظاهر و صورت در تظاهرات شبانه شعار «فلسطین رو رها کن» سرمی‌دهند؟

چرا در تهران برخی تظاهرکنندگان به تحریک تلویزیون‌های لس‌آنجلسی که شیوه‌های «درست کردن کوکل مولوتف» را به جوانان می‌آموزند به خیابان‌ها می‌ریزند، ولی در همان لس‌آنجلس و در همان کالیفرنیا انسان‌هایی با همان سن و سال و همان قیافه‌های «تهاجم فرهنگی زده» به تشویق هنرمندان هالیوودی و دیگر فعالان مدنی به خیابان‌ها می‌ریزند و از بدن‌های خود سپری می‌سازند برای مقاومت در مقابل جنگ‌افروزی و شهرسوزی آقای جرج بوش؟

آیا اگر آن ده‌ها روزنامه‌ای که در فضای عطرآگین خردادی برای اولین بار در تاریخ کشورمان «نقد خشونت سیاسی» را به گفتمان مسلط خود بدل ساخته بودند مجالی برای تقویت و پالایش مستمر گفتار خود می‌یافتند امروز سلطنت‌طلبان جرأت می‌کردند آتش‌افروزی و بمب‌ساز را به عنوان یکی از اشکال «انفرماتی مدنی» معرفی کنند و آیا اساساً کسی نیم‌نگاهی به آن چهره‌های کریمه و داینامسوری خشونت‌پهلوی می‌افتند؟

امروز کار به جایی رسیده که آقای داریوش همایون در مقام مداح و تئوریسین خشونت‌شاهان پهلوی که همواره از رضاخان به عنوان «اصلاح‌طلب اقتدارگرا» یاد می‌کرد و به الگو برداری او از «منورالفکری به سبک موسولینی» می‌بالید، سخن از «عوض شدن شکل مبارزه» و انتقال ثقل مبارزه «از صندوق رأی به خیابان» به میان می‌آورد. آیا اگر فضای آزاد و روشنگرانه برای تبیین مرزهای گفتمان «عدم خشونت» با قرائت سلطانی از «انفرماتی» به وجود می‌آمد همه‌ی تئوریسین‌های خشونت در همه‌ی اشکال «مذهبی» (تنگ‌نظران داخلی) و غیرمذهبی منزوی نمی‌شدند و همان گفتمان عدم خشونت که خیابان‌های جهان را بر ضد جنگ‌افروزی جرج بوش به جوشش درآورد خیابان‌های ما را مزین نمی‌ساخت؟

... در خاطرات تاکنون منتشر نشده‌ای که احسان طبری تئوریسین حزب توده در سال ۶۰ نوشته و برای اولین بار در سال ۹۷ به کوشش ف. شیواد سوئد مجال انتشار می‌یابد به نکات جالبی درباره‌ی بازتاب مناظره‌های بهار ۶۰ که به ابتکار شهید بهشتی در دو بخش «فلسفی» و «سیاسی» تعقیب می‌شد برمی‌خوریم: طبری احساس می‌کند که محفوظات فکری و اندوخته‌ی فلسفی مارکسیسم مدل شوروی پاسخگوی طراز پرسشواره‌های مناظرات بهار ۶۰ نبوده و لذا ناچار می‌شود به جای اندیشمندان و ایدئولوگ‌های «سوسیالیزم واقعاً موجود» (شوروی) از متفکران «اروکمونیزم» کمونیزم اروپایی کمک بگیرد:

«پای ماتریالیسم دیالکتیک هنوز در بسیاری موارد می‌لنگد. برای مثال در «اصل تضاد» بسیاری مسائل حل نشده وجود دارد. اگر با همان مطالعات قبلی در این بحث‌ها شرکت می‌کردم، حتماً این آقایان مهم مباحثه‌های طبری در مناظره‌های تلویزیونی امج ما را می‌گرفتند. از بخت خوش در آخرین لحظات کتاب تازه‌ای از فیلسوف فرانسوی «لوسین سهو» (Lucien Sev) به فریادم رسید. او در این کتاب دیالکتیک را به شکل به کلی تازه‌ای تجدید بنا کرده و آن را به جای چهار اصل، مبنی بر سه اصل دانسته است. این کتاب را به حیدر مهرگان دادم و این جوان با استعداد کتاب هزار صفحه‌ای آن را در چند شب خواند، آن را خلاصه کرد، چکیده‌ی آن را نوشت و برآیم آورد. و گرنه کارمان زار بود.»^(۱)

به این ترتیب طبری که به تعبیر خود از «روشنگران جیغ جیغی» اروکمونیزم و «جیغ» آنها بر ضد تهاجم شوروی به افغانستان برآشفته و به طعنه از آنها که «چپ و راست کتاب به این کلفتی درمی‌آوردند» سخن می‌گفت، در لحظه‌ی اندیشگی احساس می‌کند بدون مراجعه به یکی از همین «کتاب‌های کلفت» نمی‌تواند از پس مخاطبان خود در مناظره‌ی تلویزیونی برآید. هائری لوفور می‌گفت «دیالکتیک نوعی ستایش از تضاد نیست» و طبری نیز در آن مناظره‌ها با وام گرفتن از اندوخته‌ی فکری چپ‌های اروپایی و ضدشوروی جهد بلیغی مصروف می‌کند تا انفجار ستایی و تضادپرستی را منافی با «دیالکتیک» معرفی کند و در این مسیر به «لوسین سهو» متوسل می‌شود. پرسشواره مناظره‌ها در سویه‌ی فلسفی مناظره‌ها این بود که آیا روش «دیالکتیکی» آنچنان که گروه‌های چپ‌گرای آن روز آن را قرائت می‌کردند برای تبیین پدیده‌ی انقلاب اسلامی می‌توانست کارآمد باشد؟ انقلاب اسلامی مرزهای متعارف مابین «فرم» و «انقلاب» را درهم ریخته و برخی اشکال به کار رفته در جریان مبارزه همچون کلیم محوری آن، نوارهای سخنرانی، تظاهرات غیرمسلحانه (و در عین حال شهادت‌طلبانه) و گل دادن به نظامیان مأمور سرکوب تظاهرات، از جانب مدعیان «انقلابی‌گری حرفه‌ای» از آنجا که موارد فاحشی از «ناهنجاری» و برتافتن «قوانین عام همه‌ی انقلابات معاصر» از خود بروز می‌داد در ردیف «رفرمیستی‌ترین»^(۲) اقدامات محسوب شده و همچون علامت «سازش» ارزیابی می‌گردید.

کنه مسأله این بود که ابزارهای مفهومی موجود که در دسترس «انقلابیون حرفه‌ای» زمانه قرار داشت، کلید مناسبی برای درک رخدادهای انقلاب اسلامی در اختیار نمی‌گذاشت. «انقلاب» مطابق درک متعارف آن دوره از طریق انباشت پدیده‌های منفی و رسیدن تنازعات اجتماعی به «قطعه‌ی انفجار» حاصل می‌شد و به همین لحاظ اطلاق نام «انقلاب» بر آن رخداد عظیم خودداری می‌شد و کسری مواد انفجار اجتماعی و طبقاتی و کمبود خون (کمتر از استانداردهای لازم برای یک انقلاب «قانون‌مند») و حد نازل اعدام‌ها، سرعت پیروزی انقلاب و عدم انحلال ارتش، تکیه و تأکید مستمر رهبری انقلاب بر انتخابات و مجلس... مجموعه‌ی باعث گردید تا در بهترین حالت ویژگی یک «پیام ناقص» (که می‌بایست نواقص انفجاری و خونی آن تکمیل شود تا به «انقلاب» ارتقاء یابد) بر آن واقعه

حمل‌گردد.

بر زمینه‌ی چنین تفکراتی که در حال و هوای ملت‌ب آن روز فکر و ذکر «انقلابیون حرفه‌ای» را به احاطه درآورده بود، می‌توان به خوبی اهمیت مناظره‌ها را که پس از جلسه‌ی هفتم با ترور بنیانگذار و مبتکر آن شهید بهشتی متوقف شد، دریافت.^(۳) طبری و حزبی که او سخنگو و تئوریسین آن بود از یک سو توسط سایر رقبای همفکر و دیگر «انقلابیون حرفه‌ای» در معرض اتهام «رفرمیسم» قرار داشت (آنها نفس شرکت کیانوری و طبری و نگهدار و فتاوی در کنار شهید بهشتی و دیگر میزبانان مناظره را به عنوان علامت بارز «رفرم» و «سازش‌نگین» برای ایجاد انحراف در مسیر «خروش خلق» در خیابان می‌دانستند)^(۴) و از سوی دیگر کوشش می‌کرد تا سیما «انسانی» و غیر خشونت‌پرستانه از «دیالکتیک» ارائه بدهد.

طبری می‌کوشید تا نشان دهد که مارکسیست‌هایی از نوع او ستایشگر تضادها و انفجارها نبوده و از آنچه که کیانوری آن را «اصلاحات اجتماعی خط امام» می‌خواند حمایت می‌کنند. یک چنین درکی از دیالکتیک تغییرات اجتماعی البته در فضای ملت‌ب چپ‌گرایان آن دوره کاملاً بدیع و بدعت‌گذارانه و حتی «سازشکارانه» و «رفرمیستی» جلوه می‌کرد. از سوی دیگر آقای دکتر سروش در همان جلسات استدلال می‌کرد که مرزهای بین «فرم» و «انقلاب» را به کمک «قوانین» دیالکتیک نمی‌توان تعیین کرد. به عبارت دیگر سرمشق و الگوی معینی وجود ندارد که «قانون‌مندی» تمام انقلابات معاصر را در خود بازتابانده و به دقت ریاضی عهده‌دار تبیین خصلت «رفرمیستی» و یا «انقلابی» سایر نمونه‌ها باشد:

«تمام چیزهای مبهم به دلیل ابهامی که دارد وسیله‌ای می‌شود برای اینکه شخص سلیقه‌ی خودش را به نام قانون اعمال بکند. قانون همان چیزی است که جلو اعمال سلیقه را می‌گیرد، اما اگر چیزی مبهم شد باعث می‌شود تا ما دافعه و سلیقه‌ی خودمان را به نام قانون بفروшим و تحمیل کنیم به عالم خارج. این مسأله‌ی خیلی مهمی است؛ حالاً نه در اینجا، در هر جای دیگر صادق است. این اصل اگر مشخص نشود، هويت روشن خود را بازنیابد، همواره در معرض چنین سوء بهره‌جویی است. اینکه ما واقعاً کجا تحول کیفی داریم و کجا نداریم، این مسأله‌ی خیلی مهمی است. هیچ جا دیالکتیسیسم‌ها برای ما مشخص نکرده‌اند که تحول کیفی به کجا گفته می‌شود و تحول کمی تا کجا گفته می‌شود. یعنی همین نزاع بر سر اینکه انقلاب واقعاً چیست؟ اگر چه اتفاق افتاد ما اسمش را انقلاب می‌گذاریم، اگر چه چیزی اتفاق افتاد ما اسمش را رفرم می‌گذاریم. این نزاع به خاطر این است که لدر دیالکتیک حدود انقلاب و رفرم مشخص نشده است. بلی، بعضی‌ها برای خودشان پیشاپیش بر حسب ایدئولوژی‌شان معین کرده‌اند که انقلاب به چه می‌گویند، رفرم به چه می‌گویند. ولی علم، می‌داند که تابع ایدئولوژی این و آن نیست و نمی‌تواند باشد، چون در این صورت می‌شود دست‌آموز این و آن. علم مستقل از اوست. اگر واقعاً این قوانین چنین تشخیصی می‌داشت این باید مشخص می‌کرد که کجا انقلاب است، کجا رفرم است، ... یعنی در واقع این قانون تبدیل می‌شود

شاید اکنون
گاه آن رسیده باشد
که به این سؤال
پاسخ دهیم
که به راستی
ترورهایی از قبیل
هفتم تیر ماه ۶۰
چه چیزی را
نابود کرد و
آن جنازه‌های
سوخته شده
به کدام
«امکان سوزی»
تاریخی
راه برد؟



به یک ابزار نامگذاری آن هم در دست کسانی که جهان و جامعه را به نحوی خاص تبیین می کنند، مطابق آنچه که از ناحیه ایدئولوژی خودشان آموخته اند و متمایل به تبیین آنچنانی هستند.^(۳)

«دیالکتیک» همچون «تابلو و منظره وجود» (طبری) و یا همچون «سلاحی شگرف برای انقلابیون» (طبری همانجا) در فضای بحرانی آن ایام در عین حال «ابزار نامگذاری» بر روی انقلاب بود؛ مجاهدین خلق به همراه دیگر چپ‌های نچایی استالینی با توسل به قواعد همین «علم» انقلاب اسلامی رادریترین حالت درجه‌ی ناقص از نسخه‌ی اعلا و نمونه‌ی برین «انقلاب‌های معاصر» دانسته و خواهان زدودن «انحرافات رفرمیستی» آن بودند و توده‌ای نیز بر طبق تئوری «راه رشد غیر سرمایه‌داری» آن را مرحله‌ای «ابتدایی» در مسیر انقلاب «پروتری» می دانستند. هر دو جناح «موافق» و «مخالف» انقلاب به یکسان از آرشینو واژگان حزب توده و از جزوات و کتاب‌های انتشارات پروگرس مسکو تغذیه کرده و واژگان واحدی را در توصیف رخدادهای آن روز به کار می بردند. در چنین فضایی، احساس کم‌دانشی (احساسی نیکو که در عین حال برخاسته از نوعی خودآگاهی نسبت به ناکافی بودن «کشکول واژگان کلیدی» در دسترس، برای توصیف رخدادهای جدید است) آنچنان بر طبری مستولی می شود که به همان «اروکمونیت‌های جیغ جیغو» و «وشنفکره‌آب» رو می آورد و به لوسین سهو متوسل می شود. او که بر ضد «ماتریالیسم عامیانه» و خصلت «دگماتیک و مذهب‌گونه‌ی مارکسیسم عامیانه» مدلل شوروی مرزبندی کرده و بر ضد تضادستایی و خشونت‌پرستی مستتر در «دیالکتیک عامیانه» نوشته است:

«برای استالین دیالکتیک فوق علوم طبیعت است و به طور کلی قوانین آن را از پیش معین می کند فرمول «حقیقت همیشه مشخص است» در نوشته‌های استالین حضور ندارد. به عکس ادر نزد استالین حقیقت چیزی است که از تعمیم مجرد نتیجه می شود، مثلاً از آن جهت باید هوادار انقلاب قهرآمیز بود که تغییرات کیفی و سریع و ناگهانی «قانون رشد» را تشکیل می دهد.»^(۴)

بر این اساس «انفجارستانی» همچون یک پدیده‌ی «انقلابی» نشانه‌شناسی مشترک

استالینیست‌های «مذهبی» و «غیرمذهبی» آن دوره را تشکیل می داد که با تردید در مفهوم «پروتری» انقلاب اسلامی خواهان «تداوم قهر» همچون «تداوم انقلاب» بودند.

در همین چارچوب رجوی در سلسله سخنرانی‌های موسوم به «تبیین جهان» با ولع خاصی به قرائت و کپی برداری از کتاب‌های پروگرسی مسکو پرداخته و داستان انفجار «ذرات ابر هیدروژنی» و «میلیون‌ها یا میلیاردها سال بالا پایین رفتن‌ها و این تراکم و انفجارها و پاره پاره شدن ابر اولیه» را همچون داستان «انقلاب واقعی» که می‌بایست به تصحیح «انحراف رفرمیستی» انقلاب اسلامی بپردازد عرضه می کند:

«ما کار خود را از آنجایی که مشخص و معلوم شده است شروع می کنیم؛ از ابر اولیه‌ی گازی شکل، یک ابر رقیق از هیدروژن که سنگ بناست. ابری که سرچشمه‌ی همه‌ی زاینده‌گی هاست. ماده‌ای بی شکل، پراکنده، رقیق و متلاطم که گرداب‌گونه به خود می پیچد و بارزترین خصوصیت آن، حرکت، خروش و طغیان است که بهتر است بگوییم انقلاب! گویا مدلی است برای انقلاب‌های بعدی، همانند توده‌های انقلابی خروشان که در هیچ لحظه آرام ندارند.»^(۵)

هنگامی که این «مدل انقلاب انفجار» تا مقام یک اصلات فرا روییده و اصل تنازع و تضاد چیرگی مطلق بر اصل صلح و اصلاحات می یابد آنگاه در پیامد منطقی همین نگرش، انقلابی که عنصر خشونت آن در مقایسه با حجم انبوهی «گل گفتار» (و به قول رجوی «گل و تکبیر و صلوات») و نوار و تظاهرات، رقم بسیار ناچیزی را تشکیل می داد در ردیف «اصلاح طلبی» که آن روزها نزد کثیری از روشنفکران سرشار از بار سداژزشی بود، قرار می گیرد:

«اگر جهش را حذف کنیم، یعنی اگر از جریان تکامل، انقلاب را حذف کنیم، جز تغییرات کوچک چه خواهد ماند؟ پس، انقلاب، منطبق تکامل است. بگذار اصلاح‌طلبان هر چه می خواهند ما را به عنوان افراطی لعنت کنند، ولی ما امروز آگاهییم که بدون انقلاب و بدون

جهش، چیزی که باقی خواهد ماند، جز یک سلسله تغییرات جزئی و سرانجام لوٹ و مبتذل نخواهد بود.»^(۶)

به این ترتیب «دیالکتیک» مطابق قرائت استالینی آن به «ابزار نامگذاری» برای طرد جوانب اصلاح طلبانه‌ی انقلاب اسلامی بدل می شود و رجوی برای «مستند» و «علمی» جلوه دادن این مرزبندی به «فرهنگ علمی» (از سری کتاب‌های انتشارات پروگرس و دیکشنری پروفسور روزنتال) متوسل می شود که در آن واژگان «لوٹ و «مبتذل» هم‌ارز «فرم» قلمداد شده.^(۷) مسأله فقط استفاده از «ابزار نامگذاری» استالینی برای توصیف انقلاب اسلامی نبود، بلکه علاوه بر آن و در همان ایام که مناظره‌های تلویزیونی برگزار می شد کنش‌های نامگذاری «به شیوه‌ی خیابانی جریان داشت که به قول رجوی عزم «جارو کردن مجلس ارتجاع» را تعقیب می کرد. تروریست‌هایی که پشت به مناظره‌ی تلویزیونی و رو به مجلس داشتند با مقاومت پاسداران و محافظان مجلس و نهادهای برخاسته از انقلاب مواجه شده و در میدان فردوسی متوقف شدند. تروریسم توانست به قول خودش در ۳۰ خرداد «مجلس ارتجاع را جارو کند»^(۸) اما متأسفانه توانست و موفق شد بر بستری از «غبار کلامی» (همچون محصول جانبی انفجارهای تروریستی و «غبار» حاصل از آن) مانع از نهادهی شدن نهاد میمون و شریفی به نام «مناظره» با شرکت دگراندیشان دینی و حتی ملحد و غیردینی بشود. اکنون از فراز قله‌ی رفیعی که مرحله‌ی کنونی جنبش اصلاح طلبی در اختیارمان نهاده این سنوآل را مطرح می کنیم که اگر آن ترورها نبود و اگر آن مناظره‌ها توانسته بود باران لطفی بر فضای خشونت‌بار آن ایام نازل کند و اگر آن مباحث تا منتهای منطقی خود در یک فضای آرام روییده و پاییده بود، ما اکنون در کجا قرار داشتیم؟ سیاست تبدیل‌گرایی به شیوه‌ای که بهشتی در پی آن بود در آن روزها از مجرای تبدیل «سلاح» به «اصلاح نطق» می گذشت. رهبر اقلیدان خلق که در پی اطلاعیه ۱۰ ماده‌ای دادستانی وقت سلاح را کنار گذاشته در شب قبل از مناظره تأدیروقت کتاب خوانده بود. به طوری که فردای آن شب و در جریان پاسخگویی به مسائل مطرح شده در مناظره همچون جوانان کنکوری مضطرب (در فردای شب امتحان) از حال می رود تا آنجا که به ناچار فیلمبرداری مناظره قطع می شود! و در سوی دیگر پیرمردی که همه‌ی کتاب‌های تا آن زمان مطالعه شده را ناتمام و ناقص دانسته و در «شب امتحان مناظره» به کتاب هزار صفحه‌ای لوسین سهو و این «اروکمونیت جیغ جیغو» متوسل می شود. این صحنه‌ها منظره‌ای زیبا از تابلوی مناظره را ترسیم می کردند که نویدبخش آینده‌ای سرشار از کتاب و روزنامه و دانش بود. اگر روشنفکری غیرمذهبی در طی یک روند درازمدت از مباحثه با روشنفکری دینی آن قبیل مباحثه را استمرار می دادند و اگر شهید بهشتی ترور نمی شد، مسائلی از قبیل «مسأله‌ی سوسیالیسم واقعاً موجود»، پرسشواره‌ی «فرم انقلاب» و کثیری از مسائل مشابه آنچنان در جریان مباحثات جمعی و رز می خورد و صیقل زده می شد که در ادامه‌ی منطقی خود به پشتوانه‌ی نظری مناسبی جهت تحلیل تحولات شوروی بدل گردد و دیگر کار به جایی نمی رسید که در لحظه‌ی پروستوریکا درجا بزیم

آیا اگر آن مناظره‌ها ادامه می یافت و مبتکران آن مناظره‌ها قربانی ترور نشده بودند رویش تلویزیون «برنامه هویت» بر فراز «تلویزیون مناظره» اجتناب ناپذیر بود و آیا بالاترین مرحله‌ی آزادی بیان تا مرز مناظره‌های آزاد و زنده‌ی تلویزیونی چتری امنیتی بر فراز دیگر آزادی‌های مطبوعاتی و مدنی نمی گستراند؟



و یک دهه بعد این رکود و عقب ماندگی را به کمک شبیه سازی های ارزان «گورباچف بلتسین خاتمی» تلافی کنیم.

روشنفکری دینی یکی دو دهه قبل از آنکه شبیه سازی های بی محتوای مذکور رایج گردد، از مسأله ی شوروی عبور کرده و آن را پشت سر گذاشته بود و همین دستمایه ی فکری در صورت استمرار می توانست ما را در آستانه ی فروپاشی شوروی در موقعیتی بسیار بالاتر قرار دهد و دیالوگی دیگر در سطح منطقه سازمان دهد.

وقتی از «عبور کردن و پشت سر گذاشتن» مسأله ی «شوروی» و «سوسیالیزم واقعاً موجود» سخن می گوئیم به مفهوم دقیق این واژگان و به آن مفصل بندی گفتمانی نظر داریم که مطهری در صدد برقراری بین گفتمان های «سوسیالیزم» «دموکراسی» و «صلح» و «اصلاحات» بود. برای تبیین این مدعا می توان به همان متفکر «اروکومونست» پیشگفته یعنی لوسین سهو بازگردیم که در نقد تئوری استالیانی «پیشاهنگ» یعنی نقد «سولانی خودکمارده» که داعیه ی «سالت تاریخی» و هدایت طبقه «از بیرون» را دارند، می گفت:

«این تلقی همان زهدان فکری است که استبداد شوروی گرا در آن پرورش یافته است. برخلاف این طرز تلقی، کمونیستی با چهره های انسانی فقط از درون حرکت تاریخی که پیش فرض های آن را پدید می آورد، می تواند زاده شود. فهم این امر می تواند به ما راه را از محتوای انقلابی تهی کنیم ما را به سمتی هدایت می کند که برای نظریه ی پشت سر گذاردن تدریجی سرمایه داری، در مقابل حذف یکباره ی آن، اعتراضی جدی قائل شویم، همچنین برای سازندگی و دگرسانی، در مقابل صدور احکام تغییر ناپذیر و نیز برای ابتکارهای جمعی در مقابل پیشانان خودکمارده. بدین مفهوم، اهمیت واقعی آنجاست که زوال (Aufhebung) سرمایه داری را که مورد نظر مارکس بود و امروز نیز ما در نظر داریم، از نو در مفهوم پشت سر گذاشتن بیندیشیم، نه القای آن.»^(۳۳)

مداقه در این مفهوم از «پشت سر گذاردن (Depasement)» که لوسین سهو آن را با مفهوم هگلی «رفع» (همچون چیزی که متضمن نفی، دگرسازی و در عین حال ارتقاء و حفظ عناصری از چیز رفع شده در مرحله بالاتر است) به نحو همبسته مطرح می سازد می تواند تصویر روشنی از کوشش و مجاهده ی عقلانی مطهری در «پشت سر گذاردن» توأمان «سرمایه داری» و «سوسیالیزم واقعاً موجود» به دست دهد. مطهری در نقد دنیای سرمایه داری، در عین طرد «فحشاشا» و شکاف های طبقاتی و مظالم استعماری آن مرزبندی معینی با تز «انقلاب انفجار» به عمل آورده و تصریح می کند «راه پیشرفت دنیا به سوسیالیزم» نه از مسیری که پیروان تز آلانگارد و «پیشتان» ترسیم کرده اند (یعنی از طریق انفجار تضادها) بلکه از مسیری کاملاً انسانی و با شرکت آزادی خواهان و روشنفکران مجموع بشر و از آن جمله روشنفکران همان جوامع غربی پیش خواهد رفت:

«دنیا به طرف سوسیالیزم هر مقدار هم که پیش برود از این راه پیش نمی رود، یعنی از راه اینکه تکامل سرمایه داری برسد به حدی که سرمایه داری از درون خود سرمایه داری منتهی شود، چنین چیزی نیست، به نظر ما ایر خلاف تئوری «انقلاب انفجار»^(۳۴) نقش آگاهی های مردم از هر چیز دیگر بیشتر خواهد

بود.»^(۳۳)

دقیقاً در همین نقطه است که تعریف مطهری از «فرهنگ» به مفهوم امری مبادله پذیر و به تعبیر او هم معنا با «آموزش و پرورش» با همه ی اشکال تبادل ستیزانه ی هویتی های دهه ی هفتاد و پیروان «مبحث هویت مجاهدین خلق سال ۵۵» و چپ های نچاپنی استالیانی زمانه ی خود تفاوت بنیادی می یابد. مطهری در جریان همین نقد استعلاعی از سرمایه داری و شوروی تصریح می کند که سوسیالیزم دموکراسی «به چیزی بستگی دارد» ولی آن چیز مرحله بندی های جعلی از تاریخ نیست که بگوئیم در «فردای انقلاب» و «فردای یک سلسله مبارزات درازمدت و طولانی» می توان به آن رسید، بلکه به «چیز دیگری» بستگی دارد که او آن را «فرهنگ و آموزش و پرورش» می نامد.^(۳۵) در تابلوی که مطهری از راهپیمایی تدریجی و اصلاح طلبانه بشریت به سمت «نوعی سوسیالیزم» و «دموکراسی» ترسیم می کند «حرکات روشنفکری عالم» نقش اساسی دارد. یعنی فرهنگ و «رشد فکری مردم به هر نسبت که پیدا بشود، بیشتر تسریع می کند سوسیالیزم را. البته نه آن سوسیالیسمی که الان در شوروی هست... الان مسأله ای که حتی برای بسیاری از مارکسیست ها مطرح است یک نوع سوسیالیسمی است که نه سوسیالیزم مارکسیست است و نه سرمایه داری کاپیتالیستی.»^(۳۶)

مطهری به این ترتیب با نقد بسیاری از نواندیشان چپ آن دوره در اروپای غربی بر ضد شوروی به نوعی هم سخن شده و «فرهنگ» به مفهوم «آموزش و پرورش» و «رشد فکری مردم» را که در پرتو روشنگری ها و به قول او «روشنفکری ها» میسر خواهد شد، بر ضد تعریفی دیگر از «فرهنگ» علم می کند. مطهری طی همین مباحث تعریفی از فرهنگ و روشنفکری را که در ذات خود تبادل ستیز بود و به قول او فقط به اعتبار «جایگاه» فرضی و تخیلی افراد در صف بندی ها و مرزبندی ها حاصل می شود، از تعریف تبادل پذیر و به اصطلاح «آموزش و پرورش» پذیر آن تفکیک می کند و دومی را مساعداً و ملایم و زمینه ساز اصلاحات در مقیاس جهان می داند. او کستریه ی جهانی اصلاحات و پشت سر گذاشتن سرمایه داری توسط اصلاح طلبان و روشنفکران جوامع بشری را مورد تأکید قرار داده و می گوید «اگر اصلاحاتی اندر مقیاس جهانی اصورت بگیرد که صورت هم خواهد گرفت و (اگر) تحولاتی در دنیا به وجود بیاید که به وجود هم خواهد آمد، اگر سرمایه داری در این وضع خودش از بین برود که حتماً هم از بین خواهد رفت، این حرکات روشنفکری عالم است یعنی نقش انسانی نه نقش ابزارهای تولید، فشارها و... است که بدان راه خواهد برد.»^(۳۷)

به این ترتیب مطهری با تئوری انباشت پدیده های منفی و «فشارها» و رسیدن آن به نقطه ی «انفجار» مخالفت می کند و بین «انفجاری» و «انسانی» مرز معین ترسیم می کند. یعنی به قول او نه فشارها و انفجارها بلکه جنبه های انسانی انسان است که دنیا را متحول خواهد کرد (همانجا). همه ی این نقادی ها را می توان به کمک واژگان «پشت سر گذاشتن» سرمایه داری و سوسیالیزم توصیف کرد و آن را از انواع ستیزه های مادون سرمایه داری و مادون مدل سوسیالیزم موجود که در گوهر خود چیزی جز عقب ماندگی و «پشت سر ماندن» نیست تفکیک کرد.

این تجربه نشان می دهد که مبحث «نقد

مارکسیسم» (و نه خود مارکسیسم!) می توانست به معبری نیکو برای عبور استعلاعی از آن مکتب باشد و در ادامه ی خود بدیلی دموکراتیک در پی آورد و به مفصل بندی بدیعی میان عدالت اجتماعی و دموکراسی راه ببرد. اگر آن تجربه استمرار می یافت، چنین چشم اندازی دور از دسترس نبود، ولی همچنان که دیدیم سهام سنگین عوامل غیر علمی و در علم به تنزل دانش اجتماعی و سیاسی جامعه در مجموع خود منجر گردید. در همان زمان برگزاری مناظره ها پیروان قرائت فاشیستی از دین ضمن طعن بر شهید بهشتی و دیگر شرکت کنندگان مناظره می گفتند به جای نقد مارکسیسم می بایست «دید را وسیع تر کرد» و «کل غرب» را کوئید تا «مجموع حزب شیطان در یک کلیت واحد» به زیر ضرب رود... ▲

پی نوشت ها:

- ۱- فرخ نگهدار، نماینده سازمان فداپیان خلق در مناظره های تلویزیونی، سال ۶۰
- ۲- فرخ نگهدار، مناظره با داریوش همایون در تلویزیون NTV خرداد ۸۲
- ۳- رجوی، ۳۰ خرداد پاسخ به ضرورت تاریخ، انتشارات مجاهدین خلق، ص ۴۶ و ۴۷.
- ۴- پیشین.
- ۵- نشریه ی مجاهد، اردیبهشت ۶۰ شماره ۱۲۲، ص ۷.
- ۶- پیشین
- ۷- نشریه ی مجاهد، ۱۷ اردیبهشت ۶۰ ص ۱۱.
- ۸- ۸۲/۳۴
- ۹- احسان طبری، از دیدار خویشتن (یادنامه زندگی) به کوشش ف. شیوا، ص ۶ سوئد، پاییز ۹۷.
- ۱۰- در کتاب «بررسی مهمترین تحولات سیاسی از نیمه ی خرداد ۵۷ تا نخست وزیری بختیار» انتشارات مجاهدین خلق، بهار ۵۷، مرزبندی روشنی با گل دادن همچون «رفرمیستی ترین اقدام» و نشانه ی سازش «جنح اصلاح طلب» انقلاب با آمریکا، به عمل آمده است که به نوبه ی خود از تئوری «انقلاب انفجار» تغذیه می کند.
- ۱۱- سنت میمون و مبارک مناظره با دگراندیشان نه به حکم «قضائی» بلکه توسط مائین ترور متوقف گردید و اکنون می توان همان مناظره ها را از همان جایی که متوقف شده استمرار داد...
- ۱۲- نشریه ی مجاهد، اردیبهشت ۶۰
- ۱۳- دکتر سروش، جلسه ی هفتم مناظره ها.
- ۱۴- لوسین سهو، مقدمه بر فلسفه ی مارکسیستی، ص ۴۷۷.
- ۱۵- رجوی، تبیین جهان، ص ۳۳۰.
- ۱۶- رجوی، همانجا، ص ۳۱۱.
- ۱۷- رجوی، همانجا.
- ۱۸- رجوی، «۳۰ خرداد پاسخ به ضرورت تاریخ» انتشارات مجاهدین خلق، سال ۶۴
- ۱۹- لوسین سهو، پشت سر گذاشتن سرمایه داری و مسأله ی کمونیسم، ترجمه و ح. تبریزی، ص ۲۴۶، نقل از: کنگره ی بین المللی مارکس، دانشگاه پاریس، سپتامبر ۱۹۹۵.
- ۲۰- مطهری، دروس فلسفه ی تاریخ، نوار ۴۳، دی ماه ۵۶
- ۲۱- مطهری، همانجا، نوار ۴۶.
- ۲۲- مطهری، همانجا.
- ۲۳- مطهری، سلسله دروس فلسفه ی تاریخ، نوار ۴۳.

چرا در تهران
برخی ظاهر کنندگان
به تحریک
تلویزیون های
لس آنجلسی
که شیوه های
«درست کردن»
کوکتل مولوتف» را
به جوانان می آموزند
به خیابان ها
می ریزند
ولی در همان
لس آنجلس
و در همان کالیفرنیا
انسان هایی
با همان سن و سال
و همان قیافه های
«تهاجم فرهنگی زده»
به خیابان ها
می ریزند
و از بدن های خود
سپری می سازند
برای مقاومت
در مقابل
جنگ افریزی
و شهرسوزی
آقای جرج بوش؟